

## نیاز های جنبش کارگری

### مصاحبه قدم اول با تراب ثالث

[سوالات مورد نظر ما: موضوع مرکزی این سری مصاحبه‌ها "نیاز های جنبش کارگری در شرایط کنونی"]

- 1- در صورت امکان شرحی از اوضاع و شرایط کنونی جنبش کارگری بدهید .
- 2- از نظر شما عاجل ترین نیاز های جنبش کارگری با توجه به شرایط و اوضاع کنونی ایران و جهان کدام ها هستند؟
- 3- دوستان داخلی و خارجی ( منطقه‌ای و جهانی ) جنبش کارگری بطور مشخص از نظر شما کدام نیروها هستند و سبک و روش گسترش رابطه و همبستگی مابین آنها با جنبش کارگری چگونه باید باشد؟
- 4- دشمنان داخلی و خارجی ( منطقه‌ای و جهانی ) جنبش کارگری بطور مشخص از نظر شما کدام نیروها هستند و سبک و روش مقابله با آنها چگونه باید باشد ؟
- 5- اعتراضات گسترده در ایران که به تناوب فرود و فراز دارند چگونه می توانند به اعتراضات مداوم کارگری کمک کنند ؟ چگونه می توانیم اعتراضات فوق را به اعتراضات کارگری پیوند زده و تحت رهبری جنبش کارگری پیش برد؟ آیا چنین چیزی ممکن است ، اگر ممکن است سبک و روش کاری چه باید باشد؟ ]

## ۱. وضعیت جنبش کارگری

به نظر من برای تشریح اوضاع و شرایط از دیدگاه کارگری سوسیالیستی نخست باید دو مقوله را از هم جدا کرد: طبقه کارگر و جنبش کارگری. وضعیت طبقه کارگر با وضعیت جنبش کارگری یکی نیست. همین جا شاید بسیاری از سوء تفاهم‌ها نهفته باشد. اگر اجازه دهید قبل از پاسخ به سوال‌های شما برخی نکات به اصطلاح نظری را باز کنیم.

اول این که مهم نیست با چه تعریفی آغاز کنیم. به یک معنای ساده و منطقی، طبقه مفهومی کلی‌تر است. جنبش کارگری در هر دوره‌ای طبعا فقط جنبش بخشی از طبقه است. در واقع جز در شرایط بسیار استثنایی (مثلا شرایط انقلابی) کمتر جنبشی از کارگران در تاریخ جنبش اکثریت عظیم طبقه بوده است. بنابراین نمی‌توان جنبش کارگری موجود در ایران را به عنوان سخنگو، نماینده یا معرف کل طبقه در نظر گرفت. و به همین دلیل، نمی‌توان ویژگی‌های این جنبش را به کل طبقه تعمیم داد و نمی‌توان براساس شناخت از وضعیت صرفا یک بخش در باره وضعیت کل نظر داد. این مسئله ربط مستقیمی به درجه‌ی سازمان یافتگی اتحادیه‌ای نیز ندارد. حتی اگر هم اکنون فدراسیون سراسری اتحادیه‌های مستقل کارگری ایران وجود داشت، هنوز نمی‌توانست خود را نماینده کل طبقه معرفی کند. در تمام تاریخ سرمایه‌داری نمونه‌ای نداریم که درجه‌ی تشکلیابی صنفی طبقه (اتحادیه و سندیکا) به بالای ۷۰٪ رسیده باشد، حتی در انگلستان که تا اواخر دهه ۱۹۸۰ هنوز معرف بزرگترین درجه از سازمان‌یافتگی طبقه کارگر در دنیای سرمایه‌داری بود (انگلستان اولین جامعه‌ی سرمایه‌داری به شمار می‌آید و این شکل ابتدایی از سازماندهی کارگری در واقع نخست در آنجا ابداع شد). تاچه رسد به ایران که بخش عمده‌ای از کارگران در واحدهای کوچک کار می‌کنند و تشکیل اتحادیه توسط آنها دشوار است. درصد سازمان‌یافتگی اتحادیه‌ای در ایران حتی در شرایط دموکراتیک هم بسیار اندک خواهد بود. بنابراین بر اساس بخش به اصطلاح سازمان یافته در چارچوب اتحادیه نیز نمی‌توان برای کل آن نسخه صادر کرد. تاریخ دو قرن پیش نشان داده است که نمی‌توان نیروی نهفته‌ی جنبش کارگری را بر اساس درجه‌ی سازمان‌یافتگی و یا مبارزات علنی بخشی از آن در یک دوره خاص سنجید. با توجه به تجربه انقلاب قبلی می‌توان پرسید: آیا کسی می‌توانست صرفا بر اساس بررسی وضعیت جنبش کارگری در بهار ۵۷ حدس بزند که در پاییز همان سال اعتصاب عمومی خواهد شد؟ تا یک سال قبل از بهمن ۵۷ حادترین بحث درون جنبش کارگری این بود که آیا باید در اتحادیه‌های زرد رسمی شرکت کرد یا خیر. چند ماه بعد در برابر جنبش عظیم کارگری همه‌ی این اتحادیه‌ها آب شدند و چندان اثری از آنها باقی نماند..

اما مشاهده می‌کنیم که علیرغم این واقعیت بسیاری از جریان‌ها و گرایش‌های درون جنبش کارگری براساس شناختی اولیه و غالبا سطحی از چند مبارزه‌ی محدود کارگری در باره کل جنبش "طبقه کارگر" سخن‌وری می‌کنند و برای آن دستورالعمل نیز صادر می‌کنند. مثلا به محض اینکه یکی از فعالین کارگری ضرورت مخفی کاری را تاکید می‌کند چندین بار این پاسخ را شنیده‌اید که "جنبش" نشان داده است که از سطح مخفی کاری عبور کرده است. یعنی به راحتی از چند مبارزه‌ی محدود سندیکایی در باره شکل مبارزاتی کل طبقه قضاوت به عمل می‌آید.

این ناتوانی در جدا کردن این دو مقوله ریشه در درک غلط از خود مفهوم طبقه دارد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری آن چه در واقع وجود دارد کارگران‌اند. کسانی که وسائل تولیدی از آن خود ندارند و باید برای امرار معاش نیروی کار خود را در ازای دستمزد به مالکین وسائل تولید بفروشند. همه می‌دانیم

جامعه‌ی سرمایه داری میلیون ها نفر از این گونه انسان ها دارد. اما به صرف وجود این انبوه نمی‌توان نتیجه گرفت که پس در جامعه تامامیتی به اسم "طبقه کارگر" و با عملکرد و اراده‌ای واحد نیز وجود دارد که بتوان از جنبش طبقه کارگر صحبت کرد. قبل از آن که در جامعه‌ای کارگران به طبقه کارگر تبدیل بشوند باید مراحل طی شود و روندهایی پشت سر گذاشته شود. اما تقریباً همه عیناً همین اشتباه را تکرار می‌کنند، یعنی جمع جبری همه این کارگران را طبقه کارگر می‌نامند. اما این صرفاً مفهومی انتزاعی است. این ترکیب کارگران در یک طبقه ی واحد فقط در ذهن صورت گرفته‌است و در واقعیت چه بسا خود این کارگران هنوز ندانند که جزو طبقه کارگرند.

بنابراین قبل از آنکه بتوان در باره وضعیت طبقه کارگر و یا جنبش طبقه کارگر نظری داد باید نخست روشن کرد خود این طبقه در چه مرحله‌ای از شکل گیری است. اتفاقاً مسئله اصلی همین جاست. طبقه کارگر به مثابه یک طبقه بزرگ اجتماعی به آن اندازه‌ای اهمیت دارد که خود در واقعیت اجتماعی پدید آمده باشد و به شکل یک طبقه فعالیت کند. مثلاً به جامعه‌ی ایران نگاه کنیم. در همان نگاه اول روشن است که کارگران نتوانسته‌اند به عنوان یک طبقه تاثیر مهمی بر تحولات اجتماعی داشته باشند. چرا؟ نه بدین خاطر که کارگران در صحنه نیستند و یا مبارزه نکرده‌اند. برعکس، دست کم در ده سال گذشته حدت و شدت این مبارزات هر سال بیشتر شده‌است. اما این مبارزات نتوانسته‌اند نه خود سراسری شوند و نه کارگران درگیر در آن را به نیرویی سراسری تبدیل کنند. حتی در سطح مبارزه برای مطالبات اولیه هنوز چنین وحدتی در خود واقعیت شکل نگرفته‌است. بنابراین هنگامی که خود طبقه نتوانسته‌است به صورتی سراسری عمل کند طبیعی است که وجود چنین طبقه‌ای برای سایر نیروهای اجتماعی نیز هنوز چندان اهمیتی نداشته باشد.

این درک تجریدی از طبقه از جنبه دیگری نیز مشکل ساز است. اگر جمع جبری کارگران طبقه کارگر است پس نخست باید تعیین کرد چه کسی حق عضویت دارد. یعنی بر اساس تعریفی تئوریک مقوله‌ای ذهنی می‌سازیم و می‌خواهیم از همین الان تعیین کنیم که چه کسی در فردایی که هنوز واقعیت ندارد در این طبقه می‌گنجد. مثلاً همین که می‌گوییم جنبش کارگری البته بسیار دقیق تر است تا جنبش طبقه کارگر، اما تشخیص اینکه کدام جنبش کارگری است کدام نیست از کجا آمده‌است؟ البته ساده ترین و معمولاً رایج ترین راه این است که هر گروهی را به نامی که خودش بر خودش نهاده است خطاب کنیم. مثلاً اگر "کارگران" هفت تپه مبارزه می‌کنند می‌گوییم جنبش کارگری و اگر "معلم" ها اعتصاب می‌کنند می‌گوییم جنبش معلمان. اگر قدری به کنه گزارش هایی که اغلب جریان‌ها از مبارزات کارگری ارائه می‌دهند بنگرید، می‌بینید اغلب از همین تعریف لغوی و وزارت کشوری فراتر نمی‌روند. اما همین جا با مشکل روبرویم. مثلاً در انگلستان اتحادیه معلمان عضو فدراسیون سراسری کارگری است. با اینکه در انگلستان هم به این گروه معلم گفته می‌شود و نه کارگر، اما خود معلمان مبارزات خود را بخشی از مبارزات طبقه کارگر می‌دانند. برخی تصور می‌کنند اشکال در تعریف است. بدین ترتیب در یک تعریف دانشجو و پرستار و معلم هم جزئی از طبقه کارگر می‌شوند و در تعریف دیگر خیر! هردو اما ذهنی. چراکه چیزی را تعریف می‌کنند که هنوز در حال شکل گیری است. این برداشت خام از طبقه متأسفانه بسیار هم رایج است.

اما بر اساس تعریفی از طبقه نمی‌توان خصوصیات ذاتی برای کل آحاد آن تصور کرد. یکی از ویژگی های جامعه‌ی سرمایه داری دقیقاً در همین است که اجازه نمی‌دهد طبقه کارگر به عنوان طبقه بتواند به اراده‌ای واحد دست‌رسی پیدا کند تا چه رسد که بخواهد آن را ابراز و اعمال کند. این امر به شکل کامل و جامع آن فقط پس از خلع ید از سرمایه‌داری و تشکیل دولت کارگری ممکن است. بنابراین اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم طبقه کارگر هنگامی واقعا شکل گرفته است که اکثریت عظیم کارگران ضرورت

تسخیر قدرت سیاسی را درک کرده باشند. خود تاریخ شکل ظهور این اتحاد طبقاتی را نشان داده است: شوراهای کارگری. تنها شکلی که "طبقه کارگر" می‌تواند به مثابه یک طبقه متحد شود در چارچوب ارگان‌های خود سازماندهی کارگری یعنی شوراهاست. ارگان‌هایی که فقط در دوره انقلاب‌های کارگری شکل می‌گیرند و در واقع معرف ارگان‌های قدرت دولت کارگری بعدی‌اند. همان‌طور که تجمع سیاسی چند فرد حتی اگر همه کارگر باشند آن را به "حزب طبقه کارگر" تبدیل نمی‌کند هیچ حزبی نیز هرگز نمی‌تواند کل طبقه را متحد کند. برخلاف تصور بسیاری از مدعیان لنینیسم، نزد خود لنین نیز ارگان وحدت طبقاتی شوراها بودند و نه حزب انقلابی. نقش حزب انقلابی به عنوان بخش آگاه و رزمنده طبقه دقیقاً در این است که عامل موثری در تحول کارگران به چنین طبقه کارگری باشد. یعنی طبقه‌ای که بتواند اراده کند و سرنوشت جامعه را در دست بگیرد.

اساساً این دو مقوله‌ی مبارزات کارگری و طبقه کارگر حتی از لحاظ سلسله مراتب تجرید نیز هم سطح نیستند که به صورت مترادف به کار برد و یا براساس کمیت مقایسه کرد. البته می‌دانیم بسیاری از افراد و جریان‌هایی که اشتباه‌های بالا را مرتکب می‌شوند تصور می‌کنند این عیناً همان روش مارکسیستی است. اما این نحوه تعیین مرز و حدود اقتصادی طبقات از جامعه‌شناسی بورژوایی نیز فراتر نمی‌رود و شناخت کاملی از مفهوم طبقه به دست ما نمی‌دهد. پس برای رسیدن به درک مشترک، لازم است که نخست روشن کنیم مارکس چرا و چگونه مفهوم طبقه کارگر را به کار می‌برد و منظورش از آن چه بود.

همان‌طور که خود مارکس تأکید کرده است، دیگران، قبل از او، هم به وجود طبقات و هم به اهمیت مبارزه‌ی طبقاتی پی برده بودند. بنابراین کشف مارکس نه مفهوم "طبقه کارگر" بود و نه درک اهمیت مبارزات آن. آن چه اندیشه مارکس را متمایز می‌ساخت به گفته خود او این بود که نشان داد مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری بایستی به دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا منجر شود. بنابراین برداشت مارکس از طبقه یا مبارزه‌ی طبقاتی را نمی‌توان از مقوله قدرت دولتی یعنی حوزه سیاست جدا کرد. تعریف مارکس یک تعریف صرفاً اقتصادی نیست. طبقه به عنوان یک ایده متکی بر تعیین جایگاه اقتصادی افراد هنگامی به طبقه به عنوان یک واقعیت اجتماعی تبدیل می‌شود که کارگران نه تنها بر اساس این جایگاه خاص به منافع خاص طبقاتی خود پی برده باشند و برای آن مبارزه کنند، بلکه به آن درجه‌ای که آگاهی طبقاتی می‌یابند برای تحقق خواست‌های خود در مبارزات سیاسی جامعه نیز مداخله کنند. این پدیده در مورد طبقه بورژوا نیز صدق می‌کند. بورژوازی نیز هنگامی طبقه می‌شود که سیاسی می‌شود، یعنی در مبارزات خود علیه طبقات حاکم قبلی ویژگی سیاسی خود به عنوان یک طبقه را نه در ذهن این یا آن مفسر بلکه در خود واقعیت و به صورت خواست‌هایی حکومتی نشان می‌دهد. از دید مارکس مسئله طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی در وهله نخست به مسئله تحولات دوران‌ساز تاریخی و چگونگی آگاهی نیروهای اجتماعی به ضرورت این تحولات بر می‌گردد. سوال اصلی برای او این بود که در جامعه‌ی بورژوائی کدام نیروی اجتماعی رسالت تاریخی انجام این تحولات را به عهده دارد و چگونه به تکالیف خود در انجام این رسالت آگاه خواهد شد. نزد او "طبقه کارگر" یا پرولتاریا آن نیرویی بود که در جامعه‌ی معاصر سرمایه‌داری می‌تواند این رسالت را به عهده بگیرد. تضاد عمده دوران سرمایه‌داری در اجتماعی شدن هرچه بیشتر تولید و متمرکز و متراکم شدن هر چه بیشتر مالکیت در دست تعداد هر چه کمتری از سرمایه‌داران است. کارگران به خاطر نقش‌شان در تولید اجتماعی تنها "طبقه اجتماعی" عمده‌ای هستند که منافع ویژه‌ای جدا از منافع اجتماعی ندارند و می‌توانند به این تضاد آگاه شوند و برای برطرف ساختن آن فعالیت کنند. یادآوری کنم که نزد مارکس نمی‌توان از لحاظ تئوریک آگاهی را از پراکسیس، یعنی فعالیت هدف‌مند جدا کرد. بنابراین مقوله "طبقه کارگر" اشاره دارد به آن نیروی اجتماعی آزاد از منافع خاص که می‌تواند به این اهداف تاریخی آگاه شود و دست به این پراکسیس بزند.

یعنی خود این طبقه در وهله نخست چیزی داده شده نیست که به خاطر "طبقه کارگر" بودنش خصوصیتی ذاتی پیدا می‌کند بلکه باید در فعالیت اجتماعی یعنی در مبارزه و در عمل علیه سرمایه به چنین طبقه‌ای تبدیل گردد. نقطه شروع این هستی طبقاتی در اقتصاد است اما اگر شکل سیاسی نگیرد و در جهت تسخیر قدرت و انجام رسالت تاریخی خود قدم بر ندارد بودن یا نبودنش به مثابه یک طبقه علی السویه است. به همین دلیل بود که مارکس گفته است "طبقه کارگر یا انقلابی است یا هیچ چیز نیست". یعنی اگر به رسالت تاریخی خود آگاه نشود طبقه هم نشده است.

هم آگاهی اولیه طبقاتی و هم شناخت از اهداف مبارزه‌ی طبقاتی خود محصول مبارزه‌ی طبقاتی هستند. این اهداف نه دلخواه تعیین می‌شوند و نه از بیرون از جنبش وارد جنبش می‌شوند. این مارکس نبود که اهداف مبارزه‌ی کارگری را تعیین کرد. فراموش نکنیم نیم قرن قبل از مارکس کارگران سوسیالیست و کمونیست وجود داشتند. باید گرایش‌ها و روندهایی در خود واقعیت وجود داشته باشند که برای خود طبقه کارگر در عمل مبارزه‌ی طبقاتی ضرورت این اهداف را برجسته سازند. مارکس بهتر از افراد قبل از خود این واقعیت را درک کرد و برای کارگران برجسته ساخت. به زبان ساده‌تر، هر جامعه‌ای با مسائل و وظایفی تاریخی مواجه است که راه‌حل‌های مشخصی را طلب می‌کند، پس لاجرم عده‌ای نیز باید در این جامعه باشند که این گرایش‌ها را در خود واقعیت مشاهده کنند و به اصطلاح به اهداف فعالیت‌های امروزه خود آگاه باشند. یعنی به تکالیفی که جامعه در مقابل‌شان قرار داده آگاه بشوند. بنابراین تبدیل کارگران به طبقه کارگر مترادف است با روند آگاه تر شدن.

بنابراین هنگامی که از وضعیت جنبش کارگری صحبت می‌کنیم قاعدتاً غرض ارزیابی از کم و کیف اعتراض‌های مشخصی است که جلوی چشم ما جریان دارد و احتمالاً خود نیز در آن درگیریم، اما هنگامی که مساله به مقوله وضعیت طبقه کارگر می‌رسد اگر بخواهیم به همان شکل مارکس قضیه را بفهمیم به نظر من منظورمان از "وضعیت" فقط می‌تواند وضعیت نیروی آگاه در جنبش کارگری موجود باشد. یعنی طبقه تا چه اندازه به خود آگاهی رسیده است. تا چه اندازه به خود به مثابه یک طبقه با رسالتی تاریخی نگاه می‌کند. این دو البته همواره به هم ربط دارند چرا که نیروی آگاه همواره درون هر جنبشی نیز وجود دارد و بر آن تاثیر می‌گذارد. بنا به تعریف بالا نیروی آگاه طبقه کارگر یعنی آن نیرویی که همین امروزه فعالیت آگاهانه دارد. یعنی تلاش می‌کند بین جنبش موجود کارگری و اهداف و منافع تاریخی طبقه کارگر پلی بزند. بنابراین در بررسی جنبش کارگری باید دو وضعیت متفاوت آگاهی و رزمندگی را در نظر گرفت و ارتباط متقابل این دو را درک کرد. یعنی باید دید بر اساس وضعیت موجود تا چه اندازه آگاهی اولیه طبقاتی شکل گرفته است، کارگران تا چه اندازه به صورت طبقه کارگر فعالیت می‌کنند و تا چه اندازه بخشی از طبقه به اهداف تاریخی خود آشنا شده و برای تحقق‌شان دست به چه اقداماتی می‌زنند.

اما حتی قبل از توضیح وضعیت مشخص و امروزه "جنبش کارگری" باید خود این مقوله را نیز قدری بازتر کرد. اشاره کردم این مقوله کارگری بودن جنبش هنوز از حد یک تعریف جامعه‌شناسی بورژوایی فراتر نمی‌رود. مبارزات کسانی که هم خودشان و هم وزارت کشور آن‌ها را کارگر می‌دانند ترکیب می‌شود و به آن عنوان جنبش کارگری اطلاق می‌شود؛ حتی اگر ارتباط بین اینها فقط ارتباطی لغوی است و نه ارتباطی در عمل و مبارزه. سوال بسیار ساده است اگر کارگران به صورت پراکنده اینجا و آن جا و بدون ارتباط با نقاط دیگر مبارزه کنند آیا جمع جبری آنها جنبش کارگری می‌شود؟ یعنی حتی صحبت از جنبش کارگری در یک جامعه آنجایی معنی دارد که خود مبارزان کارگری در واقعیت نیز به آن درجه از آگاهی طبقاتی رسیده باشند که ارتباط درونی و ضروری این مبارزات را به مثابه بخشی از مبارزات طبقه کارگر در عمل و مبارزه نشان دهند.

اما این تنها مسئله نیست. به قول مانیفست کمونیست، سرمایه‌داری مبارزه‌ی طبقاتی را ساده کرده و به نبرد دو اردوی بزرگ کار و سرمایه مبدل ساخته است. به عبارت دیگر، هم کارگران باید بتوانند سایر لایه‌های اجتماعی را به مبارزات مشترک بکشانند و هم سایر لایه‌ها عاقبت خود را در یکی از این دو اردوی بزرگ تعریف کنند. مثلاً پرستاران یا معلمان یا دانشجویان لایه‌هایی متفاوت از کارگران صنعتی هستند و در دوره‌های گذشته (و یا شاید در برخی کشورها همین امروزه) مبارزات خود را جدا از مبارزات کارگری تلقی می‌کردند، اما امروزه کم و بیش همه جا خود را متعلق به اردوی کار می‌دانند. بنابراین مسئله ما فقط جنبش "کارگری" ناب نیست بلکه وضعیت این اردو از اهمیت ویژه تری برخوردار است. همواره باید بررسی کرد که میزان و شکل و خواست‌های مبارزات کارگری تا چه اندازه توانسته‌اند به شکل‌گیری اردوی کار کمک کنند.

حال اگر با در نظر گرفتن ملاحظات بالا به بحث جنبش کارگری در ایران برگردیم باید گفت اولین و برجسته‌ترین ویژگی جنبش کارگری ایران در این است که در مقایسه با توان اجتماعی عظیمی که در ذخیره دارد (در محافظه‌کارانه ترین تخمین حدود ۱۳ میلیون) عنصر فعال و موثری در اوضاع جامعه نیست. یعنی نمی‌توان ادعا کرد که از نظر کل جامعه مبارزات کارگری در ایران به همان اندازه اهمیت یا تاثیر داشته‌اند که مثلاً برگزاری یک انتخابات ریاست جمهوری. یا راه دور نرویم. آیا اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ تاثیر بیشتری در جامعه داشت یا مبارزات کارگری چندین ماهه قبل از آن؟ روی دیگر این سکه دقیقاً همین جاست که کارگران به مثابه طبقه کارگر نه حضوری در انتخابات دارند و نه در اعتراض‌های توده‌ای. بنابراین باید گفت حتی در سطح آگاهی اولیه طبقاتی هنوز اوضاع در ایران وخیم است.

بخشی از این کمبود البته به موقعیت ویژه کارگران و ضرورت آغاز از محیط کار بر می‌گردد که در شرایط سرکوب دائمی توسط یک رژیم استبدادی خود این شروع مبارزه را دشوار می‌سازد. اما استبداد برای همه لایه‌های اجتماعی معترض مشترک است. چرا مثلاً خرده بورژوازی شهری بهتر از طبقه کارگر توانسته است خود را در جامعه مطرح سازد؟ چرا کارگران علیرغم این نیروی عظیم نتوانسته‌اند حتی بالنسبه جایگاه مخصوصی را در جامعه ما اشغال کنند؟ اگر واقع بین باشیم باید اعتراف کنیم که نه سایر لایه‌های اجتماعی چشم‌امیدی به طبقه کارگر دوخته‌اند نه خود این "طبقه" به اهمیت شرکتش به مثابه یک طبقه در مبارزات دیگران آگاهی یافته است. این بخصوص در دوره بحرانی فعلی می‌تواند ضربه بزرگی به اهداف طبقه کارگر بزند. جامعه به سوی بحرانی انقلابی می‌رود در حالیکه طبقه کارگر به مثابه یک طبقه هنوز در صحنه حضور ندارد و از هویتی سراسری برخوردار نیست. این فقدان را در تظاهرات دی ماه ۱۳۹۶ مشاهده کردیم. هر چند کارگران بسیاری در این گونه تظاهرات شرکت داشتند اما این مداخله به صورت شرکت فردی کارگران بود و نه تنها تاثیر مستقیمی در اعتلای جنبش کارگری نداشت بلکه می‌توان گفت بیشتر کارگران را به دنباله روی از دیگران سوق می‌داد.

این به نظر من بیش از هر چیز دیگری به دلیل دو کمبود مشخص است: هم درجه‌ی سازمان‌یافتگی در بین کارگران بسیار پایین است و هم مبارزات‌شان عمدتاً اقتصادی بوده است. بخاطر این دو کمبود، تناسب قوای اجتماعی سخت به ضرر طبقه کارگر گرایش داشته است. از آن جا که طبقه سازمان‌یافته نیست نمی‌تواند قدرت خود را به نمایش در آورد و از آن جا که قدرتی نشان نمی‌دهد نمی‌تواند تاثیری بر سایر لایه‌های اجتماعی بگذارد. و خود نیز با محدود ساختن مبارزاتش به مسائل اقتصادی، از درگیری با دولت پرهیز می‌کند و در واقع به جامعه نشان می‌دهد که توان جلب سایر اقشار به مبارزات ضد سرمایه‌داری را ندارد. تاکید کنم این حرف به معنای کم اهمیت جلوه دادن دست‌آوردهای کنونی نیست. برای همین درجه از سازمان‌یابی بهای سنگینی پرداخت شده و بعلاوه جریان مبارزاتی دیگری نیز در کنار آن نبوده است که بخواهیم مقایسه کنیم و یکی را برتر یا بهتر بسنجیم. بهترینی که داریم همین

است. آینده بهتر نیز از طریق تخریب آن چه تا کنون ساخته ایم حاصل نخواهد شد. بحث این است که لازم است که چه باشیم و چگونه می‌توان از وضعیت فعلی خود را به آن رساند.

درجه‌ی پایین سازمان یافتگی کارگران بویژه در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی امروز ایران دو صدچندان مخرب است. این تنها نیروی بزرگ اجتماعی است که می‌تواند تناسب قوای طبقاتی در جامعه را تغییر دهد. حتی در شکل صرفاً صنفی هرچه کارگران سازمان یافته‌تر باشند آن جامعه دموکراتیک‌تر می‌شود. اما بیش از ۸۰٪ کارگران ایران در واحدهای کوچک تولیدی کار می‌کنند. تجربه اثبات کرده است که شکل سازماندهی صنفی و اتحادیه‌ای و آغاز از واحدهای تولیدی که کم و بیش از آغاز دهه ۱۳۶۰ تا کنون شکل غالب بوده است نتوانسته درصد حتی اندکی از این بخش پراکنده را سازمان دهد. تعداد اتحادیه و سندیکای مستقل کارگری متکی بر واحدهای بزرگتر نیز از انگلستان دست بیشتر نیست. حتی نهادهای کارگری وابسته به دولت در صد قابل ملاحظه‌ای از کارگران ایران را در بر نمی‌گیرند. بنابراین در شرایطی که در اغلب شهرهای ایران تقریباً به همان اندازه‌ی کارگران تهیدستان پراکنده شهری نیز وجود دارند، خود طبقه کارگر هنوز عمدتاً توده‌ای پراکنده و منفرد است. پس عاجل‌ترین قضیه این است که طبقه کارگر بر اساس همین وضعیت فعلی چگونه می‌تواند بر این ضعف تشکیلاتی فائق آید. بوضوح اتکای صرف به شکل صنفی جواب نداده است پس باید در کنار حفظ و تقویت آن به اشکال جدیدی از سازماندهی روی آورد.

البته همان طور که در آغاز این بحث گفتیم مسئله فقط کمبود و ضعف تشکیلاتی نیست. مسئله مطالبات کارگری حتی مسئله مهمتری است. در بسیاری از تجربیات تاریخی کارگری دیده‌ایم که حتی تحت شدیدترین شرایط خفقان چگونه یک خواست ابتدائی اما عمومی و سراسری می‌تواند خود به سازمان یابی سراسری طبقه منجر شود. اینکه هنوز مبارزات صنفی نتوانسته اند به شکل گیری مطالبات سراسری طبقه کمک کنند خود انعکاسی از ضعف این شکل از مبارزه برای رشد آگاهی طبقاتی است. و اگر سازمانی سراسری وجود ندارد یعنی "طبقه" هنوز سراسری فکر نمی‌کند پس مطالبات سراسری نیز شکل نخواهند گرفت. در طول یک دهه بیشترین تعداد اعتراضات کارگری علیه دستمزدهای پرداخت نشده بوده‌اند. بر اساس اندازه گیری میزان موفقیت در این مبارزه آیا کسی می‌تواند انکار کند که اگر همین انرژی را صرف مبارزه برای مطالبه سراسری بیمه بیکاری بالای خط فقر می‌کردیم نتیجه بیشتری بدست نمی‌آمد؟ بعلاوه مجدداً تاکید کنم مسئله فقط مسئله جنبش کارگری نیست. آن کارگری کارگر است و جزیی از "طبقه کارگر" محسوب خواهد شد که تصور نکند ظلم سرمایه‌داری فقط او را دربر می‌گیرد. کارگران تا آن جایی که بتوانند در ایجاد و گسترش اردوی کار علیه سرمایه موثر باشند به تبدیل خود به یک طبقه واحد با رسالت رهبری تمام طبقات پایینی نیز کمک کرده‌اند. بنابراین باید در کنار خواست‌های مشخص و صنفی خواستهایی را برجسته کرد که به شکل‌گیری اردوی کار کمک کند. به یاد بیاوریم یکی از دلایل عمده شکست انقلاب ۵۷ در این بود که طبقه کارگر نتوانست تهیدستان شهری را به اردوی کار جلب کند.

از طرف دیگر ارزیابی وضعیت مشخص نیروی آگاه طبقه، یعنی نیروی آگاه به تکالیف انقلاب آینده ایران، یعنی آگاه به ضرورت مبارزه برای کنترل کارگری بر تولید و توزیع، حتی از ارزیابی جنبش روزمره کارگری منفی‌تر است. این درحالی است که جامعه‌ی ایران در مقایسه با جوامع مشابه از سنت بالنسبه طولانی‌تر سوسیالیستی برخوردار بوده است. دست کم از انقلاب مشروطه تا کنون. در یک اندازه گیری صرفاً کمی، در هیچ کشوری در خاورمیانه بزرگ به اندازه ایران سوسیالیست نداشته و نداریم و به اندازه ایران کتاب و نوشته از بزرگان سوسیالیزم ترجمه و منتشر نشده است. اما در هیچ کدام به اندازه ایران فقدان گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری به این اندازه وخیم نیست. و این در شرایطی است

که صدها گروه و سازمان مدعی رهبری آن‌اند. نمی‌خواهم همه را با یک چوب بزیم اما بسیاری از این جریان‌ها نه تنها خود را متخصص سوسیالیسم علمی می‌دانند که در واقع آگاهی طبقه را نیز با وجود خود تعریف می‌کنند. اما اگر گرایش سوسیالیستی در مبارزات امروزه کارگری وجود دارد عملکرد آن چه بوده است و چه کرده است؟ اینکه عده زیادی سوسیالیست هستند و یا چندین سازمان سوسیالیستی دائما در باره مبارزات کارگری و از دیدگاه سوسیالیستی نظر می‌دهند و به قول خودشان در جنبش مداخله می‌کنند، اثبات نمی‌کند که در واقعیت نیز به آن نیروی مادی که ادعا می‌کنند تبدیل شده‌اند. گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر یعنی گرایش سوسیالیستی در مبارزات کارگری و نه وجود سازمان‌های سوسیالیستی خارج از آن. البته فرقه‌ها این تفاوت‌ها را درک نخواهند کرد چرا که در واقع خود را جایگزین طبقه کرده‌اند. هنگامی که می‌گویند جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر فلان کرد و بهمان گفت یعنی ما کردیم و ما می‌گوییم. یعنی چون ما خودمان خود را داخل طبقه می‌دانیم پس وجود داریم.

بدون تردید عناصر سوسیالیست درون طبقه فراوان‌اند اما باید دید پس به چه دلیل نمی‌توان عملکرد گرایشی سوسیالیستی را درون مبارزات کارگری نشان داد؟ اساسا چگونه می‌توان درجه‌ی این آگاهی را سنجید؟ بوضوح این آگاهی را باید نه در کله افراد و نه در بیانات این یا آن گروه جستجو کرد بلکه باید اثر آن را در خود فعالیت‌های کارگری نشان داد. باید بتوان تاثیر آن را در مطالبات کارگری، در شکل سازمان‌یابی‌اش، در میزان ارتباطش با سایر لایه‌ها و طبقات، در ادبیاتش و در اندیشه‌هایش، و در گرایش‌ها و محافل سیاسی‌اش مشاهده کرد. بر این اساس و در آستانه تحولات انقلابی بعدی، باید گفت وضعیت نیروی آگاه پرولتری در جامعه‌ی ما حتی از انقلاب ۵۷ بدتر است. شواهد فعالیت کارگران سوسیالیست در دل جنبش کارگری در آن زمان به مراتب بیشتر بود.

این آگاهی البته نخست به واسطه افراد در جنبش تجلی و بروز می‌یابد و در حالات عادی مبارزه‌ی طبقاتی مراحل تدریجی و غالبا با افت و خیز را طی می‌کند. به یک معنای کلی مرحله اولیه آن صرفا اقتصادی است. یعنی کارگران در مبارزه علیه کارفرمایان آگاه می‌شوند که منافع مشترکی دارند و باید متحد و متشکل شوند، اما هنوز رسالت تاریخی خاصی برای خود قائل نیستند. بوضوح در صنایع بزرگ کاپیتالیستی که هزاران کارگر تحت شرایطی کم و بیش مشابه کار می‌کنند آگاه شدن به این منافع مشترک طبقاتی می‌تواند سریعتر صورت بگیرد و به سرعت به حوزه‌های دیگر نیز سرایت کند. اما این هنوز از حد آگاهی اتحادیه‌ای فراتر نرفته است و با افت و خیز مبارزات کارگران نوسان می‌کند. اگر طبقه نتواند حتی در این شکل ابتدائی خود را واقعا سراسری کند و این سراسری بودن را در خواست‌ها و تشکل‌های خود نشان دهد نخواهد توانست حتی این آگاهی حداقلی طبقاتی به دست آمده را نیز حفظ کند.

قدم دوم درک ضرورت کار سیاسی است. مبارزات کارگری به سرعت در منطق خود مبارزه نشان خواهد داد که نیروی مقابل طبقه کارگر فقط کارفرمایان نیستند بلکه باید به جنگ دولت موجود نیز رفت. اساسا بسیاری از مطالبات اولیه جنبش کارگری خود ذاتا سیاسی‌اند چرا که فقط می‌توانند از دولت طلب شوند و نه از کارفرمایان منفرد. مثلا مسائلی از قبیل ۸ ساعت کار، حداقل دستمزد‌ها و یا بیمه بیکاری به شکلی خود به خودی طبقه را در برابر دولت قرار می‌دهد. فقط در مبارزه علیه دولت است که آگاهی صرفا طبقاتی اولیه می‌تواند شکل سیاسی - اجتماعی به خود بگیرد و امکان گسترده شدن و ریشه دواندن در جامعه را پیدا کند. هرچه کارگران بیشتر به مصاف دولت بروند باید بیشتر به صورت طبقه عمل کنند و طبقات دیگر نیز بیشتر به اهمیت این طبقه پی خواهند برد. طبقه‌ای که در تولید ریشه داشت و نخست برای تغییر شرایط کار به مبارزه کشیده شده بود، اینجا طبقه‌ای سیاسی - اجتماعی می‌شود. مرحله بعدی البته تحزب است. اگر مبارزات کارگری و درجه‌ی سازماندهی طبقاتی به آن مرحله رسیده



باشد که بتواند بخش مهمی از طبقه را برای مبارزات سیاسی علیه دولت بسیج کند کارگران به این گزینه نیز خواهند رسید که پس چرا حزب خود را نسازند. در بسیاری از جوامع سرمایه داری احزاب اولیه طبقه کارگر در واقع توسط خود اتحادیه ها ساخته شدند.

من اینجا به گرایش های سیاسی دیگر درون طبقه کارگر اشاره ای نکردم. منظورم گرایش هایی است که تحت تاثیر ایدئولوژی های بورژوازی و خرده بورژوازی قرار دارند. تا زمانی که حزب انقلابی طبقه کارگر تشکیل نشده افزایش نفوذ ایدئولوژی های غیر کارگری اجتناب پذیر نیست. یکی از وظایف حزب انقلابی و دقیقا یکی از دلایل تشکیل آن همین است که اینگونه گرایش ها را به طبقه کارگر بشناساند. در ضمن مرحله ای که از رشد آگاهی برشمردم نیز الزما متوالی نیستند و همواره هم به این شکل که من گفتم پدیدار نمی شوند اما تفاوت های کلی آن را نیز نباید نادیده گرفت. غرض این بود که نشان دهم طبقه کارگر بودن به موقعیت خاص در تولید خلاصه نمی شود و باید در صحنه سیاسی جامعه نیز ظاهر شده و فعال باشد. اگر از این لحاظ به طبقه کارگر ایران نگاه کنیم هنوز تا طبقه شدن فاصله دارد. و من اینجا هنوز حتی وارد مسئله آگاهی سوسیالیستی نشده ام.

آگاهی سوسیالیستی البته می تواند علیرغم همه کمبود های بالا نیز ایجاد شود. به اصطلاح به شکل نظری (تئوریک). تئوری اما خود تجربه فشرده شده است و طبقه کارگر طبقه ای جهانی است. بنابراین تجربیات فشرده شده ی مبارزات تاریخی و جهانی این طبقه نیز به صورت تئوریک در اختیار ما قرار دارند و هر کارگری می تواند بر اساس موقعیت خود و برداشت از این آگاهی انباشت شده واقعیت خود را بهتر بشناسد و حتی به ضرورت انقلاب سوسیالیستی نیز برسد، حتی قبل از آنکه تجربه محلی اش به او چنین ضرورتی را اثبات کرده باشد. اتفاقا در یک جامعه ی عقب افتاده ی سرمایه داری از آن جا که ایدئولوژی حاکم خود ضعیف است، رسیدن به این شکل از آگاهی سوسیالیستی سهل تر است تا یک جامعه ی پیشرفته. اما فراموش نکنیم کل این تئوری ها خود محصول مبارزه اند. پس در هر جامعه ای مبارزات جاری کارگران نیز دائما آگاهی سوسیالیستی را باز تولید می کنند. بویژه در برخی دوره های مبارزات گسترده کارگری (مثل اعتصابات طولانی و سراسری) و یا در برخی از اشکال مبارزاتی مثل اشغال کارخانه (یا بطور کلی هر گونه مبارزه ای که کنترل کارگری را در دستور کار قرار دهد) این آگاهی جرقه می زند و حتی می تواند به سرعت پیشرفت کند و به اصطلاح توده ای شود. اوج آن در بحران های انقلابی است که آگاهی سوسیالیستی می تواند به سرعتی برق آسا اکثریت عظیم طبقه را در بر بگیرد. اما آن چه انباشت شده می تواند از بین برود. در برخی دوره های افول و فروکش جنبش و یا در برخی بحران های اجتماعی چه بسا آگاهی به دست آمده در مرحله قبلی نیز از دست می رود.

در هر حال اگر اثرات این آگاهی سوسیالیستی را نتوان در مبارزات جاری کارگری مشاهده کرد، یا در ارزیابی ما از درجات آن اشتباهی رخ داده یا مشکلی ساختاری اجازه نمی دهد این آگاهی پدیدار شود. در ضمن اینجا نمی توان ادعا کرد که سوسیالیست ها مخفی کاری می کنند بنابراین نمی توان در جنبش علنی دنبال اثرات آن گشت. سوسیالیستی که بخاطر مخفی کاری بی اثر است فقط در مخیفگاه خود سوسیالیست است. به نظر من ایراد بیشتر در دومی است. درست است که شاید به اندازه کافی کارگر سوسیالیست نداریم اما به همین اندازه هم که شواهد نشان می دهد که داریم کاری نمی کنیم. مشکلی جدی تر در میان است. و شاید همه هم اسم آن را بدانیم. فقدان حزب انقلابی. یکی از مهمترین تجربیاتی که از سنت بلشویزم به جا مانده همین است که بدون حزب انقلابی نه آگاهی به دست آمده می تواند به جنبش کارگری منتقل شود و نه انباشت شود. اگر حلقه رابطنی بین آگاهی سوسیالیستی و پیشگام کارگری برقرار نشود که از طرفی خود این آگاهی در پیوند با جنبش واقعی کنکرت شود و از طرف دیگر به واسطه تجربه عملی سنجیده شود و صیقل یابد دلیلی نیز وجود ندارد که تداومی داشته باشد و

انباشت شود. حزب انقلابی وسیله‌ای است که نه تنها مکانیزم افزایش آگاهی سوسیالیستی در کل طبقه را بر مبنایی واقعی قرار می‌دهد بلکه استمرار آن از طریق حزب سدی است در مقابل افت آن در دوران رکود مبارزات. طبقه باید از آگاهی انباشت شده حفاظت کند. فقدان حزب در ایران گسستی جدی در اعتلای آگاهی طبقاتی ایجاد کرده است.

## ۲. چشم‌انداز جنبش کارگری

در تشریح وضعیت در بالا در واقع تلاش این بود که دو وظیفه عاجل این جنبش را نیز توضیح بدهم: سازماندهی توده‌های وسیع طبقه کارگر در مبارزه برای مطالبات اولیه از یک سو، و اقدام‌های عملی در راه تقویت نیروی آگاه و مرتبط ساختنش با پیشگام واقعی این مبارزات از سوی دیگر.

در رابطه با مسئله اول قبلاً تحت عنوان ضرورت سازماندهی جنبش سراسری به تفصیل بحث شده و به نظر من بیانیه اخیر (اول ماه مه) جمعی از فعالان کارگری در باره ضرورت آغاز کارزار جدی برای ایجاد سازمان سراسری کارگران و زحمتکشان وظایف دوره بعدی ما را تعیین کرده است. عملی ساختن پیشنهادهاى آن بیانیه مهمترین کارى است که ما باید بلافاصله انجام دهیم. در شرایط خفقان حاکم در ایران تشکلهای صنفی و اتحادیه‌ای از آن جا که اغلب تشکیلاتی محلی هستند سریعتر سرکوب می‌شوند تا تشکلهای سراسری. این را می‌توان در مقایسه بین تشکلهای سراسری و محلی موجود مشاهده کرد. آن بخش‌هایی از اردوی کار که از حضوری گسترده‌تر و سراسری‌تر در جامعه برخوردارند قدرت مقاومت بیشتری در مقابل رژیم سرکوبگر خواهند داشت. این گونه رژیم‌ها همواره از گسترش و تداوم هر مبارزه‌ای بیشتر وحشت دارند تا بروز آن. تداوم یک مبارزه هم اعتماد به نفس مبارزین را بالا می‌برد و هم معترضین دیگر را به مبارزه جلب می‌کند. هیچ پدیده‌ای مثل اعتراض‌های مداوم، رژیم‌های قدر قدرت را با چالش روبرو نمی‌کند. بنابراین ما نیز باید حداکثر تلاش خود را متوجه سراسری کردن و دائمی کردن مبارزات کنیم. گسترش همبستگی بین مبارزات و نهادهای کارگری موجود البته اولین قدم در این راه است. در چند سال اخیر دیده‌ایم که بیانیه‌های مشترک نهادهای موجود و دعوت‌های عمومی به مبارزه برای خواست‌های مشترک تاثیر زیادی در روحیه مبارزاتی توده‌ها داشته‌اند. اما از طرفی فرقه‌گرایی‌ها بیشتر باعث تفرقه شده و از طرف دیگر حتی اگر این تفرقه هم وجود نداشت همکاری نهادهای موجود کافی نبوده است. در مقایسه با وزنه اجتماعی طبقه کارگر، همه تشکلهای مستقل روی هم معرف درصد بسیار کوچکی از آن هستند. زمان آن رسیده که اقدام‌های جدی در راه ایجاد جنبش و سازمانی سراسری را آغاز کنیم. فعالین کارگری در سطوح محلی می‌توانند زمینه‌های آن را فراهم سازند. ساده‌ترین قدم برای هر فعال جنبش در راه گسترش همبستگی سراسری تبلیغ ضرورت آن و تقویت آن در سطوح محلی است. کمیته‌های تدارک محلی جنبش سراسری باید از دل همین همکاری‌ها بیرون بیایند.

همان‌طور که در آن بیانیه اشاره شده بود هدف این است که چند خواست اولیه و مشترک کل جنبش برجسته شده و اعتراضی سراسری پیرامون آن‌ها به راه انداخت. تنها راه مقابله با رژیم و تغییر تناسب قوا ایجاد جنبشی دائمی و سراسری حول خواست‌هایی است که نه تنها کارگران و زحمتکشان بلکه کل اردوی کار از آن حمایت کند. مهم این است که خواست‌ها ساده و کلی و قابل فهم برای همه و دارای ترکیبی سیاسی اقتصادی باشند. مثلاً همان خواست‌ها که در بیانیه مطرح شده بود هم مناسب و هم کافی بود: آزادی بیان و تشکل، حداقل حقوق بالای خط فقر، بیمه بیکاری برای همه، آموزش و بهداشت رایگان، و رفع هر گونه تبعیض جنسی، عقیدتی و ملی.

در نهایت این جنبشی توده‌ای و در نتیجه علنی خواهد بود اما در دوره اولیه و تدارکاتی تاکید عمده باید بر کار مخفی باشد. فعالینی که در سطح محلی یکدیگر را می‌شناسند هم‌اکنون در عمل و در واقعیت کمیته‌های مخفی تدارک محلی آن را تدارک دیده‌اند. تلاش مشترک در راه ایجاد جنبشی سراسری این گونه تدارکات را متمرکز خواهد کرد و جهت و هدف آن را مشخص خواهد ساخت. افراد و نهادهای کارگری موجود نیز می‌توانند در سطح مخفی و علنی از آن دفاع کنند و برای تبلیغ و ترویج ضرورت آن تلاش کنند. از همین امروز نیز می‌توان هر جا که فرصتی برای شرکت در اعتراضی هست تحت پرچم دفاع از این جنبش سراسری انجاش داد و از هر امکانی برای گسترش شبکه تشکیلاتی آن بهره برد. کار روزمره و عملی این کمیته‌های محلی می‌تواند جلب توده‌های منفرد و پراکنده کارگران، زحمتکشان، بیکاران و تهیدستان به این جنبش باشد.

مسئله تدارک حزب انقلابی نیز بی‌ربط به تدارک همین جنبش سراسری نیست. حزب انقلابی تلفیقی است از برنامه انقلابی و پیشگام جنبش کارگری. بدین معنی بخش آگاه خود طبقه است. بنابراین چیزی خارج از طبقه و یا جدا از آن نیست. البته هنوز بخش عمده‌ای از چپ در دوران قاجار زندگی می‌کند و خود را در شکل و شمایل روشنفکران آن دوره تصور می‌کند که قرار است سوسیالیزم را برای طبقه به ارمغان بیاورند. اما اگر اصل خودرهای پرولتاریا را بپذیریم باید از همان اول با هر جریانی که حزب انقلابی طبقه کارگر را چیزی جز بخش آگاه خود طبقه می‌داند مرزبندی کنیم. جداکردن حزب از آن بدتر دادن جایگاه رفیع‌تر به آن نسبت به طبقه سر منشا انواع حکومت‌های دیکتاتوری بر پرولتاریا بوده است. اما این بخش از طبقه البته باید از کمیت و کیفیت خاصی نیز برخوردار باشد که بتواند در کل طبقه و مبارزات آن تأثیری داشته باشد. پیشگام کیست؟ آن که در هر مبارزه‌ای گام بعدی مبارزه را درک کرده و جلودار آن مبارزه می‌شود. پس خود پیشگام در اثر مبارزه و تجربه حاصل از آن مبارزه است که پیشگام می‌شود. اگر سطح مبارزه پایین باشد لایه پیشگام نیز کوچک است. اما اگر خود لایه پیشگام کوچک باشد حتی اگر برنامه سوسیالیستی را نیز پذیرفته باشد هنوز نخواهد توانست نقش موثری ایفا کند. حزب انقلابی باید اولاً بخش قابل ملاحظه‌ای از پیشگام کارگری را در بر بگیرد، ثانیاً وزنه پیشگام به اندازه‌ای باشد که برنامه‌اش در عمل و در مبارزات توده کارگری تأثیر داشته باشد. در غیر این صورت بودن یا نبودنش چه تفاوتی دارد؟ بنابراین تلاش در راه ایجاد جنبشی سراسری و اعتلا و تداوم این مبارزه، آن لایه پیشگامی را که بتواند گام‌های بعدی مبارزه را درک کند و آماده پذیرش چشم‌انداز سوسیالیستی باشد نیز رشد خواهد داد.

اما هر دو طرف این معادله در جنبش کارگری ایران ضعیف‌اند. نه پیشگام قابل ملاحظه‌ای وجود دارد و نه استراتژی و برنامه‌های موجود از کیفیت و نفوذ لازم برخوردارند. این مسئله الزاماً ربطی به شدت و حدت مبارزات کارگری ندارد. جنبش کارگری بویژه در یک دهه اخیر اعتلای قابل ملاحظه‌ای به خود دیده است. اما پیشرفت آن در تدارک این بستر کند بوده است. از طرفی یکنواختی نوع مبارزات به شکل‌گیری پیشگام و رشد تجارب آن کمک نمی‌کند. از طرف دیگر آن پیشگامی نیز که شکل می‌گیرد در شرایطی که عنصر آگاهی ضعیف است دستخوش تحول و پیشرفت عمده‌ای قرار نمی‌گیرد و به سرعت جلب یکی از صدها فرقه می‌شود. یعنی خود تبدیل به مانعی برای رشد پیشگام و گسترش آگاهی طبقاتی می‌شود. خلاصه اینکه پیشگام موجود نتوانسته است تکالیف تاریخی خود را به سرعت لازم یعنی به سرعتی که اوضاع می‌طلبد متحقق سازد. استراتژی و برنامه انقلابی خود البته محصول فعالیت عملی و مبارزاتی طبقه است، اما این مبارزه صرفاً امروزه و ایرانی نیست بلکه از ابعاد تاریخی و بین‌المللی نیز برخوردار است. چپ در ایران اما از طرفی نه با پیشگام کارگری پیوند و ارتباطی نزدیکی داشته که بخش ایرانی برنامه را مشخص سازد و نه با پیشگام کارگری جهان، بلکه همواره ابعاد تاریخی و جهانی

این تجربه را با عینک‌های ایدئولوژیک جریان‌هایی مشاهده کرده است که امروزه خود به زباله‌دان تاریخ پرتاب شده‌اند. شکست این گونه درک‌ها را آشکارا در ایران در انقلاب ۵۷ مشاهده کردیم. متأسفانه بخش عمده این نیروها تو گویی در این ۴۰ سال در آب نمک زندگی می‌کرده‌اند. تنها تغییری که رخ داده تشتت بیشتر است. تنها کار مولد چپ از شکست انقلاب تا کنون تولید گروه‌های بیشتر بوده است. احتیاج به فیلسوف نداریم، فقط با یک نگاه می‌توان از طرفی فرقه‌ای‌تر شدن محافل و از طرف دیگر رفتن محافلی هر چه بیشتر به سوی رفرمیسم و لیبرالیسم و فرصت‌طلبی محض را مشاهده کرد. بنابراین از بحث مابین این جریان‌ها نیز برنامه و استراتژی مناسب شکل نخواهد گرفت. اتفاقاً نیروی سالم درون این جریان‌ها هنگامی خود را نشان خواهد داد که جریان جدیدی خارج از آنها شکل بگیرد. اما جریان جدیدی نیز هنوز شکل نگرفته است که چه در میان خود چپ و چه در داخل پیشگام نفوذ مهمی داشته باشد.

پس چه باید کرد؟ نه می‌توان آمیدی به بحث و همکاری جریان‌های سیاسی چپ موجود داشت و نه خیلی معصومانه از هیچ شروع کرد و توقع داشت که پس از چند سال به یکی دیگر از همین جریان‌ها تبدیل نشد. تجربه نشان داده است که باید راه دیگری را پیمود. به اعتقاد من البته باید از برخی اصول کلی آغاز کرد اما تصور نکرد که از همان ابتدا این اصول توسط همه به یک شکل درک می‌شوند. تلاش‌های بسیاری نیز در همین راستا نقدا صورت گرفته است. منجمله توسط جریان خود شما. من نه قصد دارم روش و برنامه‌ای که رفقا اتخاذ کرده‌اند نقد کنم و نه چیزی در مقابل آن قرار دهم. بویژه اینکه هر جریان و گروهی نیز تا کنون لیست‌های متفاوتی از این اصول را ارائه داده‌است. من هم قصد ارائه لیست دیگری را ندارم بلکه می‌خواهم راجع به کل روشی که منجر به ارائه این اصول می‌شود صحبت کنم. کمبود عمده‌ای که در همه این‌ها مشاهده می‌شود این است که به اصل مسئله نمی‌پردازند. و درواقع با طرح اینگونه بیانی‌ها و لیست‌ها نشان می‌دهند که به عمق بحران موجود در چپ واقف نیستند. به اعتقاد من مسائل اما بسیار ریشه‌ای‌ترند. از خود مفهوم حزب انقلابی گرفته تا رابطه حزب با طبقه، حزب و قدرت و یا حزب و تئوری، هیچ کدام مسائل حل شده و از قبل داده شده‌ای نیستند که بسادگی بتوان با چهار تا فرمول از آن‌ها گذشت. تمام انشعاب‌ها و انشقاق‌های چپ ایران و جهان به همین مسائل بر می‌گردد. بنابراین از طرفی باید اینگونه روش‌های ساده‌لوحانه که مدعی است می‌توان با اعتقاد مشترک به چند فرمول "انقلابی" و یا نشست و همکاری جریان‌های مدعی دفاع از اینگونه فرمول‌ها می‌توان به جایی رسید را نقد کرد، و از طرف دیگر باید تلاش کرد مسائل واقعی پشت بحران چپ را درک کرد و راه‌حلهایی را دنبال کرد که دست‌کم به خطوط کلی مسئله واقف باشد. باجمع جبری جریان‌هایی که خود عوارض بحران‌اند نمی‌توان حتی یک قدم در راه حل بحران برداشت.

قبلاً اشاره کردم که در خود مفهوم حزب انقلابی طبقه کارگر اغتشاش هست. اغتشاش‌ها را که کنار بزنید آن چه می‌ماند این است که این مفهوم نمی‌تواند معنایی جز حزبی برای آماده کردن طبقه کارگر برای انقلابی که در پیش روی جامعه است داشته باشد. پس نمی‌تواند چیزی جز بخشی از خود طبقه باشد که به ضرورت انقلاب بعدی آگاه شده است. پس نمی‌تواند چیزی جز بخش آگاه خود طبقه باشد. اینکه این آگاهی چگونه به این بخش رسیده است مسئله فرعی‌تری است. آگاهی همواره ابعاد مرکبی دارد که نه تنها از مرز یک فرد و گروه می‌گذرد که تاریخی و جهانی نیز هست. حتی مفهوم "حزب پیشگام طبقه" تعریف دقیقی نیست. پیشگام طبقه یعنی لایه‌ای از طبقه که در مبارزات طبقاتی جلوتر از بقیه است، یعنی قدم بعدی مبارزه را بهتر از دیگران درک می‌کند. پیشگام می‌تواند بدون حزب وجود داشته باشد اما حزب بدون پیشگام معنی ندارد. حزب در واقع تلفیق پیشگام با آگاهی انقلابی است. اگر حزب نفوذ تعیین کننده‌ای در لایه پیشگام نداشته باشد هنوز فقط "حزب" در نام است. اما در هر حال

حتی با جلب کل پیشگام حزب انقلابی شاید تا شب تسخیر قدرت همواره یک اقلیت است. اما اقلیت آگاه‌تر خود طبقه. همین الان در مقابل ما ده‌ها تعریف دیگر نیز وجود دارد که ده‌ها محفل و جریان و سازمان نیز مدافعش هستند که تنها هدفشان در واقع مخفی کردن همین تعریف واقعی و قراردادن حزب خارج از طبقه و بر فراز طبقه است.

بدین ترتیب اگر قرار است اصول اولیه تشکیل حزب تدوین شود، اصل اول ما باید خود مفهوم حزب باشد. حزب فرقه مذهبی نیست که بر اساس اعتقادات شکل گرفته باشد. حزب انقلابی طبقه کارگر نهادی سیاسی است که توسط بخش آگاه‌تر طبقه برای مبارزه‌ی سیاسی بر اساس برنامه‌ای که بنیادگذاران آن برای جامعه پیشنهاد کرده‌اند تشکیل شده‌است. پس نقطه شروع حزب فعالیت هدفمند اجتماعی است. بنابراین به جای فهم خود این هدف، اینکه افراد بر اساس چه نظر و روشی به آن رسیده‌اند مهم است اما نمی‌تواند پایه وحدت ما باشد. انواع و اقسام توسل جستن جریان‌های موجود به اصول مارکسیزم یا لنینیسم، مائوئیسم، تروتسکیسم... چیزی جز توجیه فرقه‌گرایی نیست. کجاست آن مرجعی در جهان که برای ما این اصول را تعریف و تعیین کند؟ آیا این اصول در کتابی نوشته شده‌اند که همه جا تدریس می‌شود؟ و اگر این اصول به این روشنی هستند که فقط نام بردن آن کافی است تا همه بیاد آورند پس این همه انشعاب بین این فرقه‌ها علی‌رغم سوگند به وفاداری چرا صورت می‌گیرد؟ تنها نتیجه‌ای که هر آدمی با عقل متوسط می‌تواند از این وضعیت بگیرد این است که تئوری واحدی به اسم مارکسیسم یا ایزم‌های دیگر مورد اشاره وجود خارجی ندارد که عده‌ای با توسل به اصول آن خود را از دیگران جدا کنند. دست کم تجربه انقلاب ایران باید به ما نشان داده باشد که اعتقاد به اصول عقیدتی در واقع یعنی سجده در برابر پیشوا و ولی فقیه. به نظر من، بویژه در شرایط فعلی که اغلب گرایش‌های مبلغ این نوع ایزم‌ها به بن‌بست و تشتت رسیده‌اند، اصرار بر وحدت پیرامون اصول من‌درآوردی همین فرقه‌ها بزرگترین خطری است که تشکیل حزب انقلابی در ایران را تهدید می‌کند.

اصل دوم مسئله استراتژی است. استراتژی اهداف را مشخص می‌سازد و بدون هدف مشترک نمی‌توان قدم‌های مشترک برداشت. حالا بماند که عده‌ای با دو استراتژی متفاوت می‌خواهند حزب واحدی بسازند. اما استراتژی انقلابی در ایران چیست؟ به اعتقاد من در این باره می‌توان زیاد حرف زد و نوشته هم فراوان است، اما آیا بین کارگران واقعا انقلابی و سوسیالیستی هنوز کسی هست که نداند چه در ایران و چه جهان ده‌ها سال است که این سوال بیش از دو جواب نداشته و ندارد: یا انقلابی صریحا سوسیالیستی و یا انواع و اقسام انقلاب‌های پر رنگ و لعاب دموکراتیک و همگی قلابی که جز اسارت مجدد پرولتاریا چیزی به ارمغان نیاورده‌اند. بنابراین کسانی که با انواع و اقسام ترفندهای تئوریک قصد اثبات چیزی جز این را دارند آیا می‌توانند ما را در مسیر این انقلاب همراهی کنند؟ بویژه اینکه اینگونه بحث‌ها در چپ ایران اختراع برخی از این محافل تازه بدوران رسیده نیست (تازه نه از نظر سنی بلکه، تازه ترین انشعاب)، از قبل از انقلاب ۵۷ همه بحث‌هایی که امروزه دوباره تکرار می‌شود صورت گرفته بود. آیا بهتر نیست قبل از آموزش دیگران خود با این تاریخچه آشنا شویم.

اما انقلاب سوسیالیستی چیست؟ در اساس یعنی در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و تسخیر قدرت دولتی توسط کارگران و زحمتکشان برای آغاز انتقال به جامعه‌ی سوسیالیستی. یعنی انقلابی با هژمونی کارگری برای خلع ید از سرمایه‌داران و اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع. این استراتژی از مخیله کسی بیرون نیامده‌است بلکه از تناقض‌های درونی خود نظام سرمایه‌داری نشات می‌گیرد. برای درک این تناقض‌ها تئوری‌ای لازم بود که واقعیات جامعه‌ی سرمایه‌داری را به ما نشان دهد. اما درک این واقعیت از عهده خود طبقه‌ای که در بطن آن واقعیت قرار گرفته نیز بر می‌آید. تئوری نقدا نشان

داده‌است در جایی که دولت سرمایه‌داری است و وجه تولید سرمایه‌داری بر تولید اجتماعی غلبه کرده‌است، تنها راه پیشرفت اجتماعی خلع ید از سرمایه‌داری و اجتماعی کردن تولید است.

ایران البته کشور سرمایه‌داری عقب‌افتاده‌ای است. این عقب‌افتادگی قبل از هر چیز خود را در عقب‌افتادگی در حل تکالیف دموکراتیک برجسته می‌سازد. اما حل این تکالیف عقب‌افتاده نیز مستلزم خلع ید از سرمایه‌داران است. سرمایه‌داری در ایران دقیقاً مانع اصلی در راه حل این تکالیف است و در واقع نه تنها با سرکوب این حقوق به قدرت رسیده‌است بلکه بدون سرکوب این حقوق نمی‌تواند در قدرت بماند. بنابراین طبقه کارگر ایران دو وظیفه تاریخی متفاوت بدوش دارد. تکمیل انقلاب دموکراتیک و آغاز انقلاب سوسیالیستی. پس انقلاب ایران انقلابی است پرولتری اما با تکالیف مرکب. البته همین امروز همه انقلابیون فعلی الزاماً چنین درکی ندارند. اما دست کم این باید آن اصلی باشد که فهم آن را در لیست اولین وظایف خود قرار دهند. از هر جا که آغاز کنیم، اولین اقدام هسته‌های مخفی سوسیالیستی در ایران، رسیدن به درک مشترکی از استراتژی انقلابی و تدوین آن برای اولین گردهمایی، کنفرانس یا تبادل نظر سراسری این هسته‌ها است.

اصل سوم، خود هدف این استراتژی یعنی دولت کارگری یا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. قدر مسلم این که دولت کارگری نه دولت عده‌ای به اسم کارگران است، نه دولت بخشی از کارگران علیه بخشی دیگر. دولت کارگری در واقع دولت کل اردوی کار است. به قول مارکس از همان اول نوعی نادولت است. از همان اول در دست اکثریت جامعه است و بنابراین از همان اول به مثابه نهادی بر فراز جامعه رو به اضمحلال می‌رود. انتقال به جامعه‌ی سوسیالیستی یعنی تکمیل روند تاریخی آزادی انسان، یعنی در دست گرفتن سرنوشت انسان به دست خود انسان. یعنی از میان برداشتن از خودبیگانگی انسان و تبدیل انسان به موجودی واقعا اجتماعی. هدف قدرت دولتی کارگری تحقق دادن به این امر رهائی‌بخش است؛ این یعنی سوسیالیستی کردن جامعه. اما اگر کل اردوی کار بر امر انتقال به چنین جامعه‌ای کنترل و نظارت نداشته باشد رها نیز نخواهد شد و در پایان این انتقال به جامعه‌ای با انسان‌های سوسیالیستی تبدیل نخواهد شد. پایان دادن به تقسیم اجتماعی بین کار فکری و یدی یعنی پایان دادن به این شرایط که عده‌ای در جامعه تصمیم بگیرند و دیگران فقط مجری باشند.

بنابراین از همان ابتدا باید تاکید داشت که نمی‌توان با افرادی که درک‌شان از دولت کارگری نظام تک حزبی و دیکتاتوری پیشوا بر حزب و طبقه است حزب انقلابی ایجاد کرد. و یا با کسانی که تصور می‌کنند به زور موعظه و سرنیزه می‌توان انسان‌ها را سوسیالیست کرد. بنابراین روشن کردن شکل دموکراتیک دولت کارگری و توافق بر سر خطوط کلی آن می‌تواند وحدت استراتژیک را مستحکم سازد. این هم دقیقاً مسئله دیگری است که هسته‌های اولیه باید برای خود و همگان روشن کنند. شکل دموکراتیک انتقال به سوسیالیسم چیست. در شرایطی که جهان به خاطر جنایاتی که به نام سوسیالیسم انجام گرفته در بحران اعتبار سوسیالیسم فرورفته نمی‌توان پشت این بهانه مخفی شد که ما نمی‌دانیم و بعدها خود مبارزه تعیین خواهد کرد. بدون احیای نظری و سیاسی این شکل دموکراتیک اگر حزب انقلابی ساخته نشود خدمت بزرگتری است.

مسئله چهارم به وضعیت ما در جهان بر می‌گردد. سؤال ساده است. آیا ما قصد داریم بعد از انقلاب دیوار چینی دور ایران بکشیم و سوسیالیسم را در ایران بسازیم، یا اینکه قبول داریم بدون گسترش انقلاب سوسیالیستی در جهان انقلاب خود ما هم در خطر است؟ استراتژی انقلاب سوسیالیستی همواره یک استراتژی جهانی بوده‌است، چرا که سرمایه‌داری نظامی جهانی است. همان‌طور که در یک کارخانه و شهر، نمی‌توان در دل یک کشور سرمایه‌داری سوسیالیسم را بر پا کرد، در دل اقتصاد جهانی سرمایه‌داری

نیز نمی‌توان در یک کشور به جامعه‌ی سوسیالیستی رسید. تز سوسیالیزم در یک کشور یعنی خاک پاشیدن در چشم طبقه کارگر. حزب انقلابی طبقه کارگر باید از اول روشن سازد بدون گسترش انقلاب جهانی، انقلاب در یک کشور هم عاقبت به شکست خواهد انجامید.

این چند نکته اولیه البته کافی نیست و تاکید کنم ادعا ندارم که برداشت من تنها برداشت است و همه باید همینطور بفهمند. قصد من بیشتر مسئله روش کار بود. به همین دلیل هم اشاره کردم که کار تدارکاتی یعنی روشن کردن همین اصول ابتدایی. اما باید گفت اینکه عده‌ای حتی همین چند اصل اولیه را قبول ندارند خود مسئله‌ای است که سال‌ها از تشکیل حزب انقلابی در ایران جلوگیری کرده‌است. فرقه‌های مخالف پشت ده‌ها اصل دیگر مخفی می‌شوند که ناچار نشوند این اصول ابتدایی‌تر را بپذیرند. آن جریانی تبدیل به نطفه حزب انقلابی آینده خواهد شد که بتواند از همان ابتدا اصولی آغاز کند، اما با اصولی واقعی و نه من‌درآوردی و فرقه‌ای. بنابراین اتفاقاً مرحله اول کار ما در ساختن حزب انقلابی روشن کردن اصول است. اما اینجا نباید وقت خود را برای بررسی اصول پیشنهادی جریان‌هایی که خود حتی اصول ابتدایی بالا را قبول ندارند تلف کنیم. پس از اصول واقعی آغاز کنیم. از اصولی که هر پیشگام کارگری با درجه‌ی فعلی درک خود از مسائل ایران و جهان بتواند خود را در تنظیم و تدوین و اجرای آن سهیم بداند.

اگر هسته‌های انقلابی که شما نیز در بیانیه خود اعلام کرده‌اید به این گونه مباحث بین خود و پیشگام کارگری دامن بزنند، دست کم پس از مدتی کار به خطوط اولیه برنامه‌ای که باید مبنای وحدت حزب شود دست یافته‌ایم.

اما همان‌طور که در مقدمه این بخش اشاره کردم، مسئله تدارک حزب انقلابی به تدارک جنبش سراسری کارگری بی‌ارتباط نیست. هسته انقلابی هنگامی به هسته حزبی تبدیل می‌شود که با پیشگام پیوند خورده باشد. پیشگام شکل نمی‌گیرد چرا که جنبش به نسبت شرایط ضعیف است. بنابراین فعالیت هر هسته‌ای در راه گسترش همکاری فعالین کارگری برای تدارک جنبش سراسری کارگری می‌تواند هم به رشد پیشگام و هم به تعمیق پیوند آن با هسته آگاه کمک کند. اتحاد عمل و همکاری ما با دیگران نیز باید بر همین اساس باشد. ما می‌توانیم با هر فرد و جریان و محفلی که واقعا و در عمل برای جنبش سراسری کارگری فعالیت می‌کند اتحاد عمل و نه اتحاد برنامه‌ای داشته باشیم.

بنابراین سه وظیفه عاجل در برابر ما قرار دارد. بحث و تبادل نظر برای تدوین اصول اولیه کار مشترک حزبی، تدوین خطوط کلی بخش دموکراتیک و بخش سوسیالیستی برنامه انقلابی و کار عملی با فعالین کارگری برای تدارک جنبش سراسری و در نتیجه گسترش و استحکام پیوند با پیشگام کارگری.

### ۳. مسائل جنبش کارگری

در بالا اشاره کردم که چرا مسئله کلیدی مسئله قدرت دولتی است. در انقلاب ۵۷ نیز مسئله کلیدی عینا همین بود. دو راه حل در مقابل جامعه قرار داشت؛ یا حفظ دولت بورژوازی اما بدون شاه و یا در هم شکستن آن و حل تکالیف انقلاب ایران. بورژوازی داخلی و خارجی دست به دست هم دادند تا به کمک سلسله مراتب شیعه و تجار بزرگ بازار راه حل اول را بر ایران تحمیل کنند و قدرت دولتی طبقات حاکم را نجات دهند. همانطور که در آن زمان نیرویی ارتجاعی‌تر و تاریک‌تر از شاه و امپریالیزم نیز در کنار نیروهای انقلابی برای سرنگونی رژیم شاه تلاش می‌کرد امروزه نیز نیرویی حتی ارتجاعی‌تر از دستگاه حاکمه در ایران (حاصل پیوند بین ضد انقلاب شکست خورده با ارتجاعی‌ترین جناح‌های امپریالیستی و

صهیونیستی) نیز خواهان سرنگونی آن است. این ترکیب وضعیت ویژه‌ای را در ایران ایجاد کرده‌است. از طرفی بسیاری از توده‌ها به خاطر اینکه مبادا در مبارزه علیه رژیم با نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی مخلوط شوند در مبارزه تعلل می‌کنند و از طرف دیگر نیروهای ارتجاعی می‌توانند با عدم حضور توده‌ها در صحنه از هر دارو دسته مزدوری که خود به راه انداخته‌اند به نام توده‌ها بهره‌برداری کنند.

این پدیده در جنبش کارگری نیز اثرهای مخربی داشته‌است. امپریالیزم آمریکا هر بار که به دنبال سیاست تغییر رژیم در کشوری می‌رود تلاش می‌کند با بسیج مردم در محل و به بهانه دفاع از آنها دخالت خود را توجیه کند. یکی از مهمترین نیروهای محلی جنبش کارگری است. عملکرد این سیاست را ما بارها مشاهده کرده‌ایم - از کودتای شیلی گرفته تا انقلاب نارنجی اوکراین ویا همین امروز در ونزوئلا. امپریالیزم با وصل کردن بخشی از فعالین کارگری و یا تشکلهای کارگری به نهادهای بین‌المللی به اصطلاح کارگری وابسته به خود می‌تواند در مواقع لازم یا از اسم و یا از خود آنها برای اجرای سیاست‌های خود استفاده کند. نهاد عمده‌ای که این پوشش را در اختیار دولت آمریکا قرار می‌دهد کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری است که از دهه ۱۹۸۰ به بعد، در دوره جهانی‌سازی، سازمان جهانی کار را نیز کاملاً تحت کنترل خود گرفته‌است. این سازمان در واقع همان "کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری" سابق است که به کمک فدراسیون کار وابسته به دولت آمریکا در دوران جنگ سرد علیه "فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری" ساخته شد. این کنفدراسیون دارای چندین "فدراسیون جهانی" (مثل فدراسیون جهانی ترانسپورت و یا فدراسیون جهانی روزنامه‌نگاران) است که در واقع از همان اول سازمان‌هایی آمریکایی بودند و به "کمک" فدراسیون کار آمریکا (یعنی به کمک نهادهای امنیتی و با بودجه بنیادهای "خبریه" شبه دولتی با نام‌های پرطمطراقی مثل دفاع از میراث دموکراسی آمریکایی) ساخته شدند و توسط آن هدایت می‌شوند. از آنجا که تشکیلات دولتی خانه کارگر به سازمان بین‌المللی رقیب وابسته است، شبکه‌سازی این فدراسیون‌های آمریکایی در ایران متوجه تشکلهای مستقل کارگری شده است. مثلاً همین فدراسیون جهانی ترانسپورت بود که چندین سال پیش اسانلو را به تور انداخت. بدون آنکه بخواهیم از کسی نام ببریم، همه می‌دانیم در جنبش کارگری ما نیز نقداً از اینگونه جریان‌های وابسته و فرصت‌طلب وجود دارند (بویژه در خارج کشور و در میان فرقه‌هایی که وابستگی مالی به نهاد‌های امپریالیستی را برای تداوم فرقه زرنگی سیاسی می‌دانند). این جریان‌ها از چندین سال قبل تا کنون به دلالتی بین امپریالیزم و طبقه کارگر ایران مشغول بوده‌اند. به نظر من در شرایط نفرت عمومی علیه خانه کارگر و تشکلهای زرد دولتی، خطر رشد نفوذ این گونه نهادها در جنبش کارگری ایران خطری جدی است. بویژه اکنون که دولت روحانی تلاش دارد با پذیرش و اجرای مقاله‌نامه‌های سازمان جهانی کار زمینه را برای پیوستن به سازمان جهانی تجارت فراهم سازد، این خطر جدی‌تر نیز شده‌است. در واقع اگر خود طبقه کارگر نتواند در گسترش سازمان‌های مستقل خود و ایجاد جنبش مستقل سراسری موفق شود، می‌توان انتظار داشت که در کنار تشکلهای قلابی دولتی تشکلهایی هم وابسته به امپریالیزم آمریکا شکل بگیرند که عملاً از حمایت غیر رسمی بخشی از خود رژیم ایران نیز برخوردار باشند. به نظر من در دوره فعلی دوری کردن از اینگونه نهادهای مشکوک بین‌المللی و از آن بدتر در ارتباط قرار گرفتن با این نهادها از طریق آدم‌های مشکوک‌تری که از طرف آنها تماس می‌گیرند بسیار مهم است. نباید از چاله به چاله افتاد! البته برخی چاه را ترجیح می‌دهند اما بسیاری نیز تصادفی در آن افتاده‌اند. بنابراین اینکه مثلاً یک کارگر تصور کند آمریکا یا عربستان سعودی به دادشان خواهد رسید اثبات نمی‌کند که خواهان در چاه افتادن است. تنها شکل خنثی کردن این توطئه درگیر کردن قربانیان آن در پروژه ایجاد جنبش مستقل سراسری است.



این اما جنبه فرعی‌تری از خطری است که طبقه کارگر را تهدید می‌کند. کمبود اصلی اینجاست که وارد دورانی شده‌ایم که تغییر رژیم در دستور روز قرار گرفته اما طبقه کارگر نه بدیلی ارائه داده‌است و نه اساساً در تمام دوره قبلی در گیر مسائل سیاسی کشور بوده‌است. تاکنون انواع و اقسام الگوهای تغییر رژیم از بالا ارائه داده شده‌اند. بویژه در دوران انتخابات ریاست جمهوری که مسئله سرنوشت رژیم در مرکز توجه عموم قرار می‌گیرد و بدیل‌های بورژوائی اپوزیسیون داخل و خارج به نحوی از انحا در اذهان عمومی سنجیده می‌شوند. جای چیزی که همواره خالی است مداخله طبقه کارگر به مثابه طبقه در این مبحث مرکزی سیاسی جامعه‌ی ماست. سایه روشن‌های متفاوت برنامه‌های بورژوائی را که به کنار بنزیم در حال حاضر دو راه حل عمده برای تغییر و اصلاح بورژوائی رژیم در برابر جامعه قرار گرفته‌است: یا اصلاح از درون به کمک نیروهای اصلاح‌طلب درون خود حاکمیت، یا تغییر از بیرون به کمک امپریالیزم آمریکا و یادی آن در ایران و منطقه. فقدان بدیل کارگری باعث شده‌است که بسیاری از کارگران نیز عملاً به دنبال یکی از این دو راه حل بروند. البته این طبقه حزبی ندارد که بتواند بواسطه آن چنین بدیلی را به جامعه ارائه دهد اما آیا عناصر آگاه‌تر درون آن نباید دست کم در سطح تبلیغاتی شعارهای این طبقه را برای وضعیت فعلی برجسته کنند؟ این جا منظورم فقط خواست‌های تاریخی خود طبقه نیست. شعار حکومتی اردوی کار البته "حکومت کارگران و زحمتکشان" و شکل حکومتی مناسب آن "جمهوری شورایی" است. بنابراین شعارهای به اصطلاح حکومتی ما روشن است، اما این شعار در واقع فقط در شرایط آماده برای انقلاب سوسیالیستی جنبه عملی به خود خواهد گرفت. امروزه آن چه بر حوزه سیاست در ایران غلبه دارد مسئله دموکراتیزه شدن رژیم سیاسی است. و این تصادفی نیست. دقیقاً به این دلیل که تکالیف دموکراتیک در ایران حل نشده‌اند. مسئله دموکراسی عمده‌ترین مسئله سیاسی است که ذهنیت توده‌ها را به خود جلب می‌کند. اولین و فوری‌ترین تکلیف انقلاب ایران که در بحران بعدی نیز در مقابل ما قرار خواهد داشت مسئله دموکراسی است. بنابراین تعجبی ندارد که کارگران نیز به دنبال بدیل‌هایی کشیده شوند که سرنگونی استبداد و دموکراسی بیشتری را وعده می‌دهند. اما این وعده‌ها فقط پوششی هستند برای هدف اصلی بوژوازی که نوعی تغییر رژیم از بالا و بدون مداخله‌ی مستقل توده‌هاست. اگر طبقه کارگر بخواهد رسالت تاریخی خود را تحقق دهد باید رهبری مبارزات جاری برای دموکراسی را در دست بگیرد و در مقابل آلترناتیوهای بورژوائی و راه‌حل‌های تغییر رژیم از بالا، بدیل دموکراتیک تر تصمیم‌گیری از پایین را برجسته کند. و آن هم چیزی نیست جز خواست مجلس موسسان. مجلسی که پیشنهاد خود شکل حکومتی را به بحث و تصمیم‌گیری نمایندگان مردم بگذارد. رهبری مبارزات دموکراتیک در ایران یعنی رهبری مبارزه برای مجلس موسسان. طبقه کارگر اگر نتواند رهبری مبارزات دموکراتیک را در دست بگیرد یعنی خود در عمل اثبات کرده است که توانائی انقلاب سوسیالیستی را نیز ندارد. به گفته مارکس انقلاب سوسیالیستی یعنی پیروزی در نبرد برای دموکراسی. جریان‌های بورژوائی یا مخالف تشکیل مجلس موسسان هستند یا اگر در حرف می‌پذیرند منظورشان "مجلس موسسان" در نام است. یعنی مجلسی که فقط برای مهر تایید زدن بر زدوبندی که در بالا صورت گرفته فراخوانده می‌شود. این فقط طبقه کارگر است که می‌تواند حق تعیین سرنوشت جامعه را به کل جامعه بدهد.

از طرف دیگر طبقه کارگر نباید برای وحدت با سایر لایه‌ها شعار حکومتی خود را به سطح شعارهای بورژوائی کاهش دهد (مثلاً شعار جمهوری دموکراتیک)، اما می‌تواند برای تشکیل مجلس موسسان با سایر نیروهای دموکرات اتحاد عمل داشته باشد. مجلس موسسانی انقلابی و دموکراتیک، یعنی مجلسی که واقعا به شکلی دموکراتیک و از پایین انتخاب شود، یعنی واقعا منعکس‌کننده‌ی اراده‌ی توده‌ها باشد و قدرتی بالاتر از خود را به رسمیت نشناسد. به نظر من در آستانه انقلاب بعدی شعار مرکزی پرولتاریا

باید آن خواستی باشد که توطئه‌های تغییر رژیم از بالا را خنثی کند و دموکراتیک‌ترین شرایط را برای اعتلای انقلاب و تشکیل دولت کارگری فراهم سازد. طبقه کارگر می‌تواند جز بورژوازی و لایه‌های فوقانی خرده‌بورژوازی، سایر مردم را پیرامون چنین شعاری متحد سازد. توضیح و تبلیغ این خواست یکی از مهمترین وظایف ما در دوره‌ی فعلی است. در طی چند سال آینده طبقه کارگر تا آنجا طبقه‌ای واقعی خواهد شد که سیاسی شود، و سیاسی شدن در چند سال آینده چیزی جز دفاع از ضرورت ایجاد جنبش سراسری کارگری و تبلیغ و ترویج خواست مجلس موسسان نیست.

تراب - شهریور ۱۳۹۷

[فکر کنم کم و بیش به همه سوالات شما پاسخ داده ام. اما اگر نکات دیگری باقی مانده به هر حال بر اساس این نوشته می‌توان سوالات مشخص تری را طرح کرد.]

[/revolutionary-socialism.com](http://revolutionary-socialism.com)

## منابع

پیش به سوی تشکل سراسری کارگران ایران - بیانیه اول ماه مه ۱۳۹۷ - جمعی از فعالان کارگری  
[/https://farakhanekargari.blogspot.com](https://farakhanekargari.blogspot.com)

مانیفست سده انقلاب اکتبر - نکاتی در باره حزب انقلابی، جمعی از فعالان کمونیست، مهر ۱۳۹۶  
[/http://revolutionary-socialism.com/rs-hezbe-enghelabi](http://revolutionary-socialism.com/rs-hezbe-enghelabi)

وظایف کمونیست‌ها در قبال جنبش کارگری - جمعی از فعالان کمونیست، مهر ۱۳۹۶  
[/http://revolutionary-socialism.com/tasks-of-communists-in-the-workers-movement](http://revolutionary-socialism.com/tasks-of-communists-in-the-workers-movement)

فتنه، شورش، انقلاب و فروپاشی اجتماعی - مصاحبه بهزاد اسدی با تراب ثالث، فروردین ۱۳۹۷  
[/http://revolutionary-socialism.com/torab-saleth-iranian-upheavals-jan-2018](http://revolutionary-socialism.com/torab-saleth-iranian-upheavals-jan-2018)

سوسیالیسم و شعار مجلس موسسان - تراب ثالث، اردیبهشت ۱۳۹۴  
[/http://revolutionary-socialism.com/on-consituent-assembly](http://revolutionary-socialism.com/on-consituent-assembly)

مارکسیسم و مساله استراتژی انقلابی - تراب ثالث، اردیبهشت ۱۳۹۴  
[/http://revolutionary-socialism.com/revolutionary-strategy-iran-fa](http://revolutionary-socialism.com/revolutionary-strategy-iran-fa)

مارکس و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا - تراب ثالث، اردیبهشت ۱۳۹۴  
[/http://revolutionary-socialism.com/marx-proletarian-dictatorship-fa](http://revolutionary-socialism.com/marx-proletarian-dictatorship-fa)

در باره سازمان سراسری کارگران ایران - تراب ثالث، بهمن ۱۳۹۳  
[/http://revolutionary-socialism.com/workers-national-organisation-fa](http://revolutionary-socialism.com/workers-national-organisation-fa)